عنوان :مؤلفه های گفتگوی صحیح بر محوریت آیه۱۲۵ سوره نحل

زینلی ،قصری

چکیده

عنوان این پژوهش مؤلفه های گفتگوی صحیح بر محوریت آیه۱۲۵ سوره نحل و با روش توصیفی -تحلیلی و ابزار کتابخانه ای تألیف شده است. گفتار یکی از موهبت‌های بزرگ خداوند ا ست که در اختیار ان سان گذا شته شده ا ست. گفتار نیک ا صلی‌ترین و سیله‌ی ارتباطی بین انسانها و طبیعی ترین راه بیان انتقال اندیشه‌ها و مقاصد آدمی است و از این جهت که می‌تواند راهی با شد برای بیان م سائل کلامی ا سلام ، از اهمیت به سزایی برخوردار ا ست. این پژوهش محقق شـــدن مؤلفه های یک گفتگوی صـــحیح را طبق معیار عقل (حکمت)، بر اســـاس معیاراحساس (موعظه) وبر اساس رعایت ادب و احترام (جدال احسن) معرفی نموده و تأکید می نماید که انســان در هر جایگاهی باتوجه به شــرایط و همچنین شــناخت روحیات مخاطب خود باید استفاده مناسبی از این سه روش یا ترکیبی از آنها داشته باشد که این عمل با بهره بردن از عقل و احساس و ادب ثمربخش تر و پایدارتر ا ست و سعادت و ر ضایت پروردگار را نصیب خود می‌کند. البته این موارد با مطالعه و بالابردن سطح آگاهی افراد و فرهنگ سازی در جامعه محقق می‌شود.

کلیدواژه ها: گفتگوی صحیح ، حکمت، موعظه، جدل احسن، مناظره.

مقدمه

خداوند که عالِم بر تمام علوم است با حکمت خود وسایل و اسباب سخن گفتن را در فطرت انسان قرار دارد. سخن رمز تعالی و تکامل است و مهمترین ابزار هدایتگری است که پیامبران، معصومین و بزرگان تاریخ را به سرمنزل پیروزی حق علیه باطل می‌رساند. طبق آیات قرآن خداوند راه تبلیغ را به وسیله سخن گفتن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌آموزد که از طریق حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن، مردم را به راه خداپرستی دعوت نماید.

اما اصلی ترین منابع در طول این کتاب سخن و سخنوری از محمدعلی فلسفی . اصول و مبادی سخنوری از شریعتی سبزواری، عدل الهی از مرتضی مطهری. لازم به ذکر است در پیرامون عنوان خاص این پژوهش هیچ کتاب، پایان نامه و مقاله‌ای تألیف نشده است.

روش پژوهشی این مقاله، کتابخانه ای و به اعتبار شیوه ی پردازش اطلاعات، توصیفی- تحلیلی می باشد.

۱.مفهوم شناسی

در این قسمت به تعاریف و مفاهیم موعظه، جدل و حکمت پرداخته می‌شود:

وعظ عبارت از منعی است که در کنار آن ترساندن و تخویف باشد.[۱]

موعظه عبارت است از تذکری که دل را نرم می کند تذکر به ثواب یا عقاب.[۲]

موعظه از ریشه وعظ به معنای پند و اندرز، دعوت به بندگی و خشوع و نهی از زشتی و گناه همراه با ترساندن از فرجام بدی هاست.[۳]

وعظه به معنای یاد آوری قلب اســت به خوبی ها درچیزهایی که باعث نرمی و رقت قلب می‌شود. همچنین گفته است یادآوری انسان است درآنچه قلب اورانسبت به ثواب و عقاب رقت می بخ شد بدین معنا که طبیعتا انسان را متاثر می سازد و او را از بدیها بازمی‌دارد و به سوی خوبی‌ها اشتیاق می بخشد.[۴]

مفســـران هم موعظه را به همان معنای لغوی اخذ کرده و نوشـــته اند: موعظه بیان آن چیزهایی اســت که حذر کردن از آنها لازم و رغبت در آنها واجب اســت و انســان را به صــلاح و درستی دعوت کند و از فساد و بدبختی بازدارد.[۵]

۱-۲. حکمت

---

[۱] راغب اصفهانی، مفردات، ج۳، ۱۲۵.

[۲] فیروز آبادی، قاموس المحیط، ج۱، ص۲۵۲.

[۳] طریحی، ج۴، ص۲۹۳ ؛ راغب اصفهانی، مفردات، ج۱، ص۸۷۶.

[۴] ابن منظور، لسان العرب: ج۱۵ ،ص۳۴۵.

[۵] طبرسی، مجمع البیان، ج۵، ۱۷۸.

حکمت از ریشه (ح ک م) است. این ریشه را برخی «بازداشتن» دانسته‌اند.[1] همین معنا را در یکی از معانی ذکر شده برای حکمت می‌یابیم: علمی که انسان را از کار زشت باز می‌دارد.[2] بر همین اساس، لگام اسب را حَکَمَهٔ خوانده‌اند، چون اسب را از چموشی باز می‌دارد، و فرمانروا را حاکم خوانده‌اند چون ستمگر را از ستمگری بازمی‌دارد.[3]

حکمت عبارت است از دست یافتن به حق از راه علم و عقل.[4] «ادْعُ إِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدین؛ [مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن، و با آنان به نیکوترین شیوه به بحث [و مجادله] بپرداز، یقیناً پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه شده‌اند و نیز به راه یافتگان داناتر است.»[5]

در این آیه «حکمت» به طور مطلق ذکر شـــده و قیدی برایش نیامده خدای تعالی موعظه را با قید «حسنه» مقید ساخته و جدال را هم به قید «التی هی أحسن» مقید نموده و این خود دالت دارد براینکه بعضی از موعظه‌ها حسنه نیستند و بعضی از جدال‌ها، حسن و بعضی دیگر احسن هستند و بعضی دیگر حُسن ندارند وگرنه خداوند موعظه را مقید به حسن و جدال را مقید به احسن نمی‌کرد.[6]

تحصیل و کسب حکمت که انسان را به حقایق می‌رساند و بر زبانش سخنان حکیمانه جاری می سازد تا حدود زیادی احتیاج به زحمت، تمرین و مطالعه دارد و باید از بیهوده گویی اجتناب

---

[1] ابن‌فارس، ذیل «حکم»
[2] طریحی، ذیل «حکم»
[3] خلیل‌بن احمد؛ ازهری، ذیل «حکم»
[4] راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، ص۲۲۴.
[5] نحل(۱۶)، ۱۲۵.
[6] طباطبایی، المیزان، ج۱۲، ص۵۷۱-۵۷۲.

کرد و تقوا، علم و تزکیه نفس را در پیش گرفت و به فرموده امام علی (علیه السلام) حمت گمشده مؤمن است پس آن را دریابید ولو از زبان منافق باشد.[1]

علامه طباطبایی در ضمن توضیحاتی درباره حکمت می‌فرماید: حکمت عبارت است از فضایابی حق و صحیح و مطابق با واقع که مشتمل باشد بر سعادت بشر مانند معارف الهی درباره مبدأ و معاد و مانند همه‌ی معارفی که حقایق عالم طبیعت را تشریح می‌کند و نقش آنها را در سعادت بشر روشن می‌کند.[2]

خلاصه اگر حکمت را بتوان در یک عبارت کوتاه بیان کرد، می‌گوییم: «واقع نگری و آگاهی به حقایق اشیاء».

می‌دانیم که جهان، سراسر نظم و حساب و ترتیب است. همه‌ی اشیاء و موجودات تحت ضوابط و کیفیت حساب شده، با هم ارتباط دارند. هر عاملی معلول خاص خود را به دنبال دارد و هر معلولی از اسباب و عوامل خاص خود پدید می‌آید لذا برای رسیدن به هر هدف و خواسته‌هایی باید راه آن را شناخت و از همان طریق اقدام کرد. نظام اسباب و مسببات قطعی و لایتخلف و ذاتی است نه تشریفاتی و قراردادی.[3]

۱-۳. جدل

به معنی دشمنی کردن و منازعه است.[4]

---

[1] شریعتی سبزواری، اصول و مبادی سخنوری، ص۱۶۷.
[2] طباطبایی، المیزان، ج۲، ذیل سوره بقره.
[3] مطهری، عدل الهی، ص۷۰.
[4] قرشی، قاموس قرآن، ج۲، ص۲۲.

جدل غیرمشـــروع و ناپســـند آن اســـت که جدل کننده بخواهد حقی را ابطال کند یا آن که باطلی را حق جلوه دهد و طبق تعریفی که آقای نراقی در معراج الســـعادهٔ از جدال دارند انگیزه غیرالهی و ناحقی داشـــته باشـــد.[1] یا با ســـخنان خود، طرف بحث را تحقیر کند و او را شـــرمنده نماید. این جدل‌ها که مایه‌ی د شمنی و خ صومت ا ست و روابط برادری ا سامی را برهم می‌زند، در اسلام ناروا و غیرمشروع شناخته شده است.

ر سول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده ا ست: «بنده ای که می‌خواهد ایمان خود را به حد کمال برساند، باید مراء و جدال را ترک گوید، اگرچه حق با او باشد.[2]

در مجادله‌های خصومت انگیز، هریک از طرفین بحث، به کشش غریزه‌ی حب ذات می‌خواهد برطرف مقابل پیروز گردد و او را شـــکســـت دهد. این خود از عوامل مهم خصـــومت و دشـــمنی است.[3]

۴-۳. فرق مراء با جدال

وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ؛ و بو سیله قرآن که بهترین دلیلها ست، با آنها به بحث و گفتگو بپرداز.

مق صود این ا ست که عفریت شرک را در نهاد م شرکین بکام هلاک افکن و با مدارایی و ملایمت، آنها را ن صیحت کن تا ترا اجابت کنند و براه خدا آیند. «جدل» یعنی از راه ا ستدلال، نیروی خصومت و مخالفت مخالف را در هم شکستن و او را براه راست آوردن.[4]

---

[1] نراقی، معراج السعادهٔ، ص۵۲۶.

[2] محجهٔ البیضاء، ج۵، ص۲۰۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج۲، ص۱۳۸.

[3] فلسفی، سخن و سخنوری، ص۲۸۲.

[4] طبرسی، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج۱۴، ص۷۳.

جدال اگر به حق باشد، یعنی برای اثبات یکی از عقاید حقه باشد و قصد و غرض از آن ارشاد و هدایت باشد و طرف مجادله دشمنی و عناد نداشته باشد (جدال احسن) است و مذموم نیست، بلکه پ سندیده ا ست و از ثبات ایمان حکایت می‌کند و یکی از نتایج نیرومندی معرفت و بزرگی نفس شمرده می شود. و اگر جدال به حق نبا شد مذموم ا ست و آن را مراء یا [جدال ناپ سند] گویند که از رذائل قوه غ ضب و شهوت به ح ساب می‌آید که همراه با ع صبیت یا غلبه یا طمع مال می‌باشد.[1]

بنابراین خ صومت نوعی مجادله و لجاج در گفتار ا ست برای به د ست آوردن مالی یا مق صود دیگری و این گاهی با ابتدا شروع به سخن ا ست و گاهی به نحو اعتراض و مراء جز به صورت اعتراض بر کلام دیگری نیســـت پس مراء نوعی ایذا و اذیت کردن اســـت و ناشـــی از عداوت و د شمنی و ح سد می‌با شد ولی جدال و خ صومت زمانی از یکی از این دو و زمانی از غیر این دو ناشی است.[2]

نتیجه گیری

گفتگو وسیله‌ی ارتباط بین انسان و ابزاری برای تبلیغ دین و اشاعه‌ی فرهنگ دینی است که باید در بهبود آن کوشـــید و در راه فرایند مطلوب ســـازی گفتار بر گوینده واجب اســـت در ارائه سخن از شیوه و متدهای خا صی بهره گیرد تا هم، هدف از گفتار و هم ر سیدن به آن م شخص گردد؛ در این صورت ا ست که مخاطب می‌تواند از این کلام بهره گیرد و سخن مطلوبی از سوی

[1] مجتبوی، علم اخلاق اسلامی، ص۳۷۸.

[2] موسوی لاری، بررسی مشکلات اخلاقی و روانی، ص۲۱۲.

گوینده به او ارائه شود لذا شیوه‌های گوناگونی برای گفتگوی صحیح در قرآن کریم وجود دارد که همان حکمت به معنای علم و دانش و منطق و استدال است و موعظه حسنه که وسیله اندرز نیکوست و جدال احسن که به طریق نیکو مناظره کردن و دوری از مراء و خصومت می‌باشد پس انسان در هر جایگاهی باتوجه به شرایط و همچنین شناخت روحیات مخاطب خود باید استفاده مناسبی از این سه روش یا ترکیبی از آنها داشته باشد که این عمل با بهره بردن از عقل و احساس و ادب ثمربخش تر و پایدارتر است و میوه‌ی شیرین سعادت و رضایت پروردگار را نصیب خود می‌کند. این موارد با مطالعه و بالابردن سطح آگاهی افراد و فرهنگ سازی در جامعه محقق می‌شود.

فهرست منابع

*قرآن کریم

۱.ابن ابی الحدید، عبدالحمید، **شرح نهج البلاغه**، بی جا، کتاب نیستان، چاپ دوم، ۱۳۹۳.

۲.بهمنی، سعید، **دانشنامه ی اسلامی**، قم، تبلیغات اسلامی، بی چا، ۱۳۸۶.

۳.تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، **غررالحکم و دررالکلم**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، بی چا، ۱۳۶۶.

۴.حسینی دشتی، مصطفی، **معارف و معاریف**، قم، آرایه، چاپ اول، ۱۳۸۵.

۵.راغب اصفهانی، حسین، **مفردات**، ترجمه: غلامرضا خسروی حسینی، قم، المکتبۀ المرتضویه لاحیاء الاثار الجعفریه، چاپ چهارم، ۱۳۸۷.

۶. شریعتی سبزواری، محمدباقر، **ا صول و مبادی سخنوری**، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۶.

۷.طباطبایی، محمدحسین، **تفسیرالمیزان**، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷.

۸.طبرسی، فضل بن حسن، **ترجمه مجمع البیان**، تهران، ناصرخسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲.

۹.علی کرمی، رضا، **روشهای تبلیغ**، قم، دارالثقلین، چاپ دوم، بی چا.

۱۰.فلسفی، محمدتقی، **سخن و سخنوری**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۱۱. فیض کاشانی، محسن، **محجۀ البیضاء**، قم، اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۳.

۱۲.قرشی، علی اکبر، **أحسن الحدیث**، تهران، بنیاد بعثت، چاپ سوم، ۱۳۷۷.

۱۳.قرشی، علی اکبر، **قاموس قرآن**، تهران، حیدری، چاپ نهم، ۱۳۸۱.

۱۴.مجتبوی، جلال الدین، **علم اخلاق اسلامی**، تهران، هجرت، بی چا، ۱۳۷۵.

۱۵.مطهری، مرتضی، **عدل الهی**، تهران، صدرا، بی چا، ۱۳۷۳.

۱۶.مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، تهران، دار الکتب الإسلامیۀ، چاپ اول، ۱۳۷۴.

۱۷.موسوی لاری، مجتبی، **بررسی مشکلات اخلاقی و روانی**، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی چا، ۱۳۴۵.

۱۸.نراقی، احمد، **معراج السعادهٔ**، قم، هجرت، بی چا، بی تا.

عربی

۱.جوزآبادی، مجدالدین، **قاموس المحیط**، بیروت، داراحیاءالتراث العربی، بی چا، ۱۴۲۲ق.

۲.قمی، عباس، **سفینهٔ البحار**، قم، اسوه، بی چا، بی تا.

۳.لیثی واسطی، **عیون الحکم و المواعظ**، قم، دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۸۶.

۴.مجلسی، محمدباقر، **بحارالانوار**، قم، اسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۸۶.